



مجموعه غزل «توئیت»، اثر مهدی استخر است که نشر نیماژ آن را در ۷۱ صفحه چاپ و منتشر کرده است. مجموعه غزل «توئیت» ۳۴ غزل کوتاه دارد؛ غزل‌های ۴، ۵ و ۶ بیتی که اغلب ۵ بیتی‌اند. شعرهای این دفتر عاشقانه است؛ نه صرفا به واسطه غزل بودن، بلکه به دلیل سیر شاعر، یکسره در فضای عاشقانه است و در این سیر، اغلب تند و پرنرگند.

زبان غزل‌های مهدی استخر در کتاب «توئیت» اغلب زبانی امروزی و نو است، یعنی تعدادی از غزل‌ها یا ابیات آن را می‌توان زیرمجموعه «غزل امروز» جا داد و بخشی دیگر را در ردیف «غزل نو»، و تعدادی را هم در ردیف غزل نئوکلاسیک. به طور خلاصه بگویم غزل امروز توأمانی است از زبان و فضای شعر دیروز و امروز و شعر میانه یا نئوکلاسیک، تلفیق و توأمانی از ۲-۳ زبان و فضای

قید شده بعضی از غزل‌های این دفتر نیز مثل غزل ۵ سه بیت اولش با زبان و در فضای شعر غزل دیروز و شعر نئوکلاسیک سیر می‌کند؛ ۲ بیت آخر این غزل هم اگر چه حرفش تازه است و وامدار حرف‌ها و تعبیر شعر پیش از خودش نیست اما همچنان در فضای غزل نو قرار ندارد و سیرش بیشتر در فضای شعر میانه و نئوکلاسیک است. ضمن اینکه مصراع دوم از بیت دوم نیز بیشتر به سمت شعر طنز و فکاهه متمایل است؛ یادآور مصراع مشهور «در عفو لذتی ست که در انتقام نیست» (مثل بعضی از غزل‌ها و ابیات طنزگونه این دفتر که باید دربارش نوشت)، اگر چه در اینجا نیز تا حدی جا افتاده است: با این و آن که حوصله شرح حال نیست تقدیر در ورای ضمیرش سوال نیست شیرین لبی به خاطر من ترش‌رو مباحش در سبب لذتی ست که در پرتقال نیست

خورشید لحظه‌های غروبی؟! غروب کن هیچ اتفاق سرزده‌ای لایزال نیست از من گذشت تا که الفبای سرو شد مدلول با گرفته که قالم به دال نیست در هفت هشت قرن تو را شعر گفته‌اند در ۸-۷ بیت غزل این مجال نیست غزل زیر اما در صد وامداری‌اش به شعر و غزل کلاسیک و به آن زبان و نگاه نزدیک‌تر است؛ اگر چه تمایل اندکی به شعر نئوکلاسیک هم دارد، خاصه در بیت دوم: اولین باری که در چشمم نگاه انداختی کاش می‌دیدي چه غوغایی به راه انداختی لحظه‌ای در بر که چشمان من ظاهر شدی پنجه بر اندام نارام ماه انداختی قطره قطره اشک خون‌آلود چشمان مرا حلقه کردی گردن چشم سیاه انداختی قصه گرگ و برادرهای گرگ آیین نبود یوسف آوردی زلیخا را به چاه انداختی آدم و حوا تو بودی سبب و گندم نقشه بود تا که شیطان را سه غرقاب گناه لاندختی

اما غزل نو بیشتر در فضای واقعیت‌های امروزی سیر می‌کند و اگر هم این گونه نیست، زبانش کمتر وامدار شعر دیروز است و نیمی از نگاهش به مانیفست نیما پوشیج است؛ یعنی تازگی و نو بودن تعبیر و نوع فضاسازی شباهت چندانی به شعر دیروز یا همان حرف‌ها، مثل غزل زیر که از «تفسیر چشم‌ها» بگیر تا تشبیه «زحل به کعبه و یار»، تا تشبیه «مضراب به تیشه فرهاد» و دیگر تشبیهات و تعبیرات، همه ناگفته و ناشنیده‌اند. هم جو هم آفتاب هم انگور ممکن است تفسیر چشم‌های تو صد جور ممکن است دور خودت حصار کشیدی زحل شدی حالا فقط طواف تو از دور ممکن است مضراب مثل تیشه فرهاد شد فقط این قطعه در تخیل سنتور ممکن است ... با خود به گور می‌برم این عشق را ببین یعنی که امتداد تو در گور ممکن است

نگاهی به دفتر شعر «برای مسافرانی که می‌روند» سروده کاوه شصتی

ساده و روان اما معمولی

نمی‌رسد که هیچ، اگر سر بلند کند برای دیدنش، کلاهش هم می‌افکند. ضمن اینکه سطر آخر شعر زیر نیز با آن لفظ «بیرون زدنش» چندان با اصل و فرع موضوع و مضمون شعر میانه ندارد و محتوایی در حد حرف‌های فکاهی دارد که خود را ناشایسته (نه با ظرافت) در مقابل حرف‌های جدی قرار می‌دهند:

«هشتی گنجشک در دل باغ
مشئی آواز بر سر شاخه
دسته دسته پر می‌کشند
یک گل آبی
بر سینه جوی
آفتاب سر می‌کشند»
یسا اینکه اگر هم شعری از ایین دفتر حرفی دارد، حرفش در حد تصویربرداری از یک واقعیت معمولی است؛ یعنی خاص بودنش یا به چشم نمی‌آید یا شاعر نتوانسته خاص بودنش را به مخاطب نشان دهد:

«ظهر تابستان
شوق برف‌های قله
برای رسیدن به رود
کنار چشمه نارنجی
زیر چمن‌های سبز
جا خوش کرده
قرل‌الا»
اینکه شاعر دفتر «برای مسافرانی که می‌روند»، از سطر در خشان و مشهور عطر نیشابوری در تذکره‌الاولیا که گفت: «به صحرا شدم عشق باریده بود»، خوب بهره نبرده و در اثر خود با «شعر شعر کردن کشاورزان و دانه و آب و وجین» مفهوم شعر و شکل زیبا و والایی را بی‌مزه و تکراری کرده‌است، آن هم در شعری ۳-۲ سطری که تکرار را در هر حالتی نمی‌پذیرد:

«میان دشت
کشاورزان را دیدم
که در شعر فرو رفتند
در شعر شخم زدند و دانه ریختند
در شعر آب دادن
و وجین کردن
در شعر…»

اما قرینه «شمعدانی» و «روزهای ارغوانی» که وجه مشترکشان «زردی» است، از منظر و تخیل شاعر، هم کشف است و هم زبیا:

«همچون شمعدانی
چه زود
زرد می‌شوند
روزهای ارغوانی»
چفت و بست شعر بالا کامل است چون اجزا تنلسب و همگونی کلملی باهم دارند اما برای امرهای مهمی چون «فراخواندن از دور» که بعدهای عرفانی هم دارد، «پرتو آبدی» اگر تصویر نارسایی هم نباشد، چندان رسا نیست که در حد بلندی آن معنا و ندا باشد که از پشتوانه‌های عرفانی و دینی هم برخوردار است، یعنی حداقل حریف ناچیزی است که قد کوتاهش به بلندی «آوای دور دست»

از طرفی، بسیاری از ابیات غزل‌های کتاب «توئیت» جافته‌اند نیستند و ابیانش یکدیگر را جذب نمی‌کنند و نوعی هارمونی غزل گونه به‌وجود نمی‌آورند:

چشم انار خون شد و لب‌های سبب تر
تصویر بعد نیز از این هم عجیب‌تر
حوایی از عصاره گندم‌نمای جو
از سبب شاخه‌های زمین‌خورده سبب‌تر
نزدیک بود زود بیایی ولی نشد
مرگ از تو بود فاصله‌اش عن قریب‌تر
در شهر شخص تازه به چشمم نمی‌خورد
هر قدر آشنا بشناسی غریب‌تر
آینه از نگاه رخت بی‌نصیب نیست
از من نبوده است کسی بی‌نصیب‌تر
اگر چه در مصراع اول از بیت اول زیبایی شعر جذاب و جذب‌کننده است اما مصراع دومش حواله به بیت بعد می‌کند تا انسجام و یگانگی‌اش را این گونه نشان دهد اما بیت‌های بعدی یا در آنها گسیختگی و گنگی وجود دارد، مثل بیت دوم که اگر «حوایی سبب‌ترین سبب از شاخه‌های زمین‌خورده باشد، نمی‌تواند جوی گندم‌نما باشد»؛ چون آنجا مثبت و برجسته است و اینجا بست و منفی. دیگر اینکه به غیر از بیت سوم، دو بیت آخر هم چندان چفت و بست محکمی ندارند؛ بیت چهارم کمی گنگ و بیت پنجم از تباطش ضعیف است.

بسیاری از غزل‌های مهدی استخر در دفتر «توئیت» از قدرت شوریدگی بالایی برخوردار نیستند؛ یعنی همان شوری که مخاطب از غزل و عاشقانه‌ی انتظار دارد، حتی اگر این عاشقانه‌گی هادر فضای آرمانی نیز اتفاق افتاده باشد، بیت‌ها اغلب در این سطح و در این حد هستند؛ یعنی محتوا غنی است اما کلام چندان قوی نیست و رسایی در زبان چندان رسا نیست، مثل غزل زیر:

فکرش اصلا شدنی نیست خودش می‌داند
او به من آمدنی نیست خودش می‌داند
آفندر دور و برش یاس و سمن ریخته که
نوبت یاسمنی نیست خودش می‌داند
شیرین لبی به خاطر من ترش‌رو مباحش
در سبب لذتی ست که در پرتقال نیست
بوی چین می‌دهد این دامن چین‌چین شده‌اش

رقص‌هایش وطنی نیست خودش می‌داند
در بسیاری از غزل‌های دفتر «توئیت» نیز سخن نغز می‌ماند و حرف شاعرانه می‌بُرد، و ابیات به جای کشف‌هایی که زابیده تخیل است به سخنان آگاهانه و معقول تبدیل می‌شوند؛ ابیاتی از این دست منظوم و عقلاانه که یا بار شعری ندارند یا قدرت تخیل‌شان اندک‌است، سخنان نغزی که باندک چاشنی کنایه و تخیل توأم باشد در دو بیت اول غزل زیر، و سخنان کلاما معقول و غیر شاعرانه هم بیشتر در بیت چهارم و ششم غزل زیر قابل مشاهده و دریافت است:

از خدا وصل تو می‌خواهم نه خیلی بیشتر
سبب می‌خواهد دل آدم نه خیلی بیشتر
هیچ می‌دانی بختندی کلر عیسی می‌کنی
با همین تک‌شاخه مریم نه خیلی بیشتر
ریش‌تر از این نکن دل را که با شش ریشت
لرزه می‌افتد به ارگ بم نه خیلی بیشتر
نقل موسی و شبان یعنی که من هم از خدا
تا همین اندازه می‌فهمم نه خیلی بیشتر
دوست داری مردن من را ببینی کافی است
تر کند چشم تو را شبنم! نه خیلی بیشتر
عاشقت هستم ولی خب سعی کردم عمدتا
معتدل باشم، نه خیلی کم نه خیلی بیشتر
طنز یا فکاهه نیز یکی از مولفه‌های غلیظ دفتر «توئیت» است که در بعضی ابیات جلوه‌گری می‌کند؛ ابیاتی که گاه در جدیت شعرهای جدی می‌گنجند و در آنها به صورت نمک یا شکر حل می‌شوند، یا توی ذوق می‌زنند و با دیگر ابیات غزل خود نه‌تنها سازگاری ندارند، بلکه گاهی هم دیگر ابیات و کل غزل را بی‌نمی‌می‌کنند، ابیاتی نظیر: «شیرین لبی به خاطر من ترش‌رو مباحش
در سبب لذتی ست که در پرتقال نیست»
«بوی چین می‌دهد این دامن چین‌چین شده‌اش
رقص‌هایش وطنی نیست خودش می‌داند»
«عاشقت هستم ولی خب سعی کردم عمدتا
معتدل باشم، نه خیلی کم نه خیلی بیشتر»
و غزل‌هایی نظیر غزل زیر، نه‌تنها یکی دو بیتش، بلکه همه ابیانش مایه‌هایی از طنز یا فکاهه در خود دارند، یعنی کل غزل طنز یا فکاهه است و بهتر است این دسته‌از غزل‌ها در دفترهای مستقلی منتشر شوند:

بیرون آمد»

و دیگر اینکه کاوه شصتی چندان انتظار نداشته باشد از شعرهایی از این دست که یک نمونه‌اش در زیر آمده، مخاطب حرف‌های درک و دریافت و لذت و آفری به دست آورد، یعنی «دست تکان دادن‌ها» در اثر زیر، معنا و مفهوم خاص و ظریفی را القا نمی‌کند؛ آنگونه که انگار شاعر از کنار هم قرار دادن آنها از ما خواسته که خود فکری برای این تفاوت و تضاد کنیم و خود دریافتی شاعرانه از آن داشته باشیم؛ کاری که وی در بعضی از کارهای پیش از این هم کرده است؛ مثلا بسا مظاهر طبیعی که در ابتدای این نقد به آنها اشارتی داشتیم؛ چنانکه به معماگونه کردن بعضی از آثار این دفتر. اثر زیر بدون دخالت حتی نسبی شاعر، هم درک و دریافت مخاطب را می‌خواهد و هم حل این معما را از جانب او، یعنی هر دوی این خواستن هیچ ارتباطی با شعر ندارد:

«سریاز
برای خانواده‌اش دست تکان می‌دهد
سوزن‌بان
برای کفش
و ما
برای مسافرانی که می‌روند»
منظور از «ما»، همان بچه‌های بازگوشی هستند که اطراف راه‌ان خانه دارند، همان‌گونه

چهارشنبه ۲۳ اسفند۲۰۱۴
وطن‌امروز | شماره ۴۰۰۰

[شعر و ادب]

سگی به واسطه ابتلا به هاری مرد خبر رسید که دارا هم از نداری مرد و پنجه‌های قناری به میله‌ها چسبید قفس به خاطر بی‌رحمی قناری مرد ترور شدیم به دست رژیم غاصب عشق و شوق و ذوق غزل‌های انتحاری مرد حساب عشق کسی تابع تجارت نیست که عشق در سند واحد تجاری مرد هوای روسیه‌ام که دل ناپلئونی‌ات به برف‌های من نسبتاً تزاری مرد

نکته دیگر اینکه مهدی استخر در این دفتر، چند دسته از غزل‌هایش را یکجا جمع آورده و مخاطبش را در این دفتر با چند زبان روبه‌رو کرده است؛ اشعار و غزل‌هایی هم که دچار چند زبان باشند، در نگاه نخست، نبود استقلال زبانی شاعر را در یک زبان مشخص نشان می‌دهند.

و دیگر اینکه غزل‌های مهدی استخر نو و تازه است اما غزل‌ها با همه نوگرایی و زبان تازه و تعبیر زیبا و یافت و سلاختار اجزا، چیزی جز توصیف نیستند؛ نه حرف عمیقی در خود دارند، نه جهان‌بینی عارفانه‌ای، نه کشفی، نه شهودی، قسط واهزه‌ها رنگ‌ها و عطرهای الوان و خوشبو می‌پراکنند، در صورتی که غزل‌های نو غزل‌سرایانی چون سیمین بهبهانی، حسین منزوی و محمدعلی بهمنی، حرفی شاعرانه و کشفی درآمیخته با معرفت یا شهودی استحاله شده در عرفان دارند و گاه نیز درد انسان را باز گو می‌کنند و حرف مردم زمانه را، صرف توصیف، حتی اگر در نوگرایی سرآمد هم باشد، در نهایت تک تابلوی نقاشی قابل تحسین از آب درمی‌آید، یعنی می‌شوند شعرهای توصیفی که عمق و گسترایی ندارند و تنها در یک بعد قابل رویت و احساسند.

توصیف صرفی که در سطح خود معطر می‌پراکند، با ورش نسیمی عطرش می‌پرد و با نور سرد آفتاب زمستان نیز رنگش. غزل باید مثل غزل‌های حافظ، سعدی و مولانا در شور و رنگ و عطر و توصیف خود عمق و گسترنا و بلندا داشته باشد تا حرفی را بر محتوای جهان بیفزاید؛ حرفی که تفسیرها به گردش نرسند و تأویل‌ها بسیار تماشش نکنند.

که در شعرهای قبلی کاوه شصتی به این امر و به آنان اشاره کرده است اما حالا با ابهامی که ضمیر «ما» می‌تواند به طور مصنوعی بیافزیند، می‌خواهد درک و دریافت ما را منحرف کند. اگر او می‌توانست با تمهیدی این القا را به سامان برساند که منظور از «ما» بچه‌های شعرهای پیشین این دفتر نیستند که ساکنان اطراف راه‌ان هستند، طبعاً می‌توانست حرفش را و «ما» پیش را نیز به سامان برساند.

حرف آخر اینکه، همه شعرهای کتاب «برای مسافرانی که می‌روند»، تقریبا و کم و بیش در همین حال و هوایی است که شرح و توضیح دادم، یعنی شعرهای خوب در این دفتر پیدا می‌شود اما به سختی، یا آتی نیست که تمام و کمال بر جان و دل یک مخاطب حرف‌های شاعر یا شعر دوست بنشینند؛ یعنی شعرهای خوب و جالب این دفتر در حدی است که یکی از نمونه‌های آن در زیر می‌آید: «بر مزار من
نهادل ون بنشاند
تا ریشه‌هایش را در آغوش بگیرم
و تمام خوش‌دلی‌هایم را
از آوندها تا سرشاخه‌ها
برافرازم
حالا که دستم از دنیا
کوتابست
اشتیاقی زندگی را
از زبان گنجشک‌ها آواز بخوانم»

